

## سخنرانی احمد شاملو

### در کنفرانس مشترک دانشگاه پرینستون و انجمن قلم آمریکا آوریل ۱۹۷۶

معجز موسا ید بیضاست یا من سلوی است . معجز مسیح را زنده کردن مردگان دانسته اند . در سرزمین من ، مذهب اکثریت اسلام است و مسلمانان قرآن را به عنوان معجزه کافی دانسته اند . این نکته به گفتن آسان می نماید ، اما در پس آین آسانی چیزی شگرف نهفته است .

در سرزمین من ، از این دست ، نمونه های متعددی هست : اگر نمونه دیگری بخواهیسد ، من نام دیگری به زبان می اورم که در غرب نیز شناخته است . منظورم «مائی» است . و اگر به باد آوریم که معجزه مانی کتاب ارتنگ یا ارتنگ بوده و نقاشی رانیز چیزی در شمار شعر به حساب آریم پایه اجتماعی هنرمند - علی العموم - در سرزمین ما به درستی آشکار خواهد افتاد . غرب جلال الدین رومی را می شناسد و از مقام قدسی او آگاه است . حافظ نیز در غرب نامی بسیار آشناست ، اما شاید اینجا کمتر کسی بداند که حافظ بزرگ نیز در اقطصار زبان فارسی به دلیل دیوان غزلیاتش «لسان الغیب» لقب گرفته است . و لسان الغیب به عقیده من تعبیری پررنگ تر از مفهوم پیغمبری و در واقع به صنایع «زبان خدا» است . دیوان حافظ و قرآن در کشور من به یکدیگر پهلو میزنند !

بیرون امدن این سخن از دهان من - از آنجا که خود یکی از شاعران سرزمین خویشم - شاید حداقل «زیبا» نباشد؛ اما برای اینکه حقیقتی را گفته باشم ناگزیرم تمثلاً کنم که گوینده سخن را در نظر نگیرید . در دیار ما ، خلق ، از دیر باز شاعران را به چشم بیمیران نگریسته اند ، از احترام و محبتی رشک انگیز برخوردار شان کرده اند ، و از آنان چشم انتظار معجزه بوده اند . می خواهم بگویم در ایران شاعری کاری است سخت صعب . از همان دم که یکی در جامعه به عنوان شاعر پذیرفته شود قضاوتی سخت و بی رحمانه را به جان می خرد و اگر دنباله رو و ریزه خوار سفره دیگران نباشد ، به قول نیما - سلسله جنبان شعر جدید فارسی - بسیه پذیرفتن مقاصی نظیر مقام شهیدان تن در می دهد .

در ایران - کشور من - شاعری با قضاوت سخت و بی رحمانه جامعه همراه است . آنجا کسی با نگاه لا قیدانه به شعر نمی نگرد . جانی که سخن از شعر در میان می آید چهره ها حالتی جدی به خود می گیرد و اعصاب گونه ها کشیده می شود . شب های شعرخوانی در ایران به راستی یک هادئه است . هنوز جوانان ایران خاطره فستیوال شعری را که به هنگام سردبیری مجله خویشه از سوی این مجله با یاری چند تن از دوستان شاعر خود برپا داشتیم ، به بسیار دارند و از آن به عنوان خاطره ای فراموش ناشدندی یاد می کنند که دو تا سه هزار جوان در عرض یک هفته تمام هر روز از ساعت ۶ در باغ باشگاه کارمندان شهرداری تهران آمدند و تا نیمه شب به شعر ده ها شاعری که به خرج خود از سراسر کشور به تهران آمده بودند گوش دادند .

بدین ترتیب من لازم نمی بیشم این وقت گرانبهای را صرف آن کنم که بگوییم شعر را چگونه می بینم. از نظر فنی گفته اند که شعر هنری کلامی است. یا چیزی از این قبیل. بگذارید چنین یا چنان باشد. من ناقد شعر نیستم، در دنیای بدی زندگی می کنم، در دورانی بتر از بد. با دو چشم باز به جهان نگاه می کنم، خشم و اندوه مرا سرآپا می چود و من به سی و دو دندان جگر خود را.

مردم کشور ما از پیغمبران چشم انتظار معجزه اند، و بگذارید با سربلندی اینجا در برابر شما دوستان خوبی که اگر به زبان های گوناگون سخن می گویند باری دل و اندیشه ای یکسان دارید بگوییم که شاعران معاصر شما در ایران، بی هیچ خودنمایی و غروری چنین معجزه ای را به انجام رسانده اند و دستاوردهای آفرینش شعری آنان چیزی است در خور زبانی که فردوسی ها و حافظ ها بدان سخن گفته اند.

بگذارید مطلب را به تکرار این جمله کوتاه کنم:

شعر هر چه هست باشد.

شاعران معاصر ایران توانسته اند شاهدان شرافتمند روزگار خود باشند.

